



متن درس خارج نهاییه استاد یزدان پناه - شنبه ۱۴۰۱/۰۷/۳۰



ما در فصل نخست از مرحله رابعه یعنی مواد ثلاث در نهاییه تاکنون سه مقام را عرضه داشتیم. مقام نخست، آن تقسیم سه گانه و حصر عقلی بود. مقام دوم، بحث تعریفات این سه بود. و مقام سوم، عمدتا اصل بحث در مورد اینکه آیا امکان وصف ثبوتی هست یا نیست، و در باب امکان و هویت ثبوتی یا هویت سلبی اش بحث شد که بیان علامه طباطبائی را دیدیم، اساسا می خواستند بگویند درست است که یک وصف ثبوتی حساب می شود، وصفی ثابت برای موضوع علم فلسفه؛ ولی در نهادش سلب خوانیده. و این هویتا همان چیزی است که به اسم معدوله یاد می شود که اتصاف هست در عین اینکه درون معدوله، نفی خوانیده، سلب خوانیده. اینجا هم در واقع ما خوب که نگاه می کنیم، درست است که ثابت هست وصف امکان برای الوجود — و به دلایل دیگری که علامه گفتند — ولی در عین حال درونش را که نگاه می کنیم همان سلب ضرورتین هست. خب عملا مفاد سلب دارد، باید به صورت معدوله حسابش کرد. بحث معدوله هم لزوما بحث، سر ذهن و اینها نیست، چند بار هم تذکر دادیم. بحث، خارجی است. باید بحث را به شکل خارجی سامان داد، گفتیم دیگر. درست مثل عمی که یک وصفی است در خارج برای انسان و در نهادش یک نوع سلب و عدم و بطلان خوانیده، این طوری. توضیح دادیم دیگر، باز برنگردیم. خب حالا بعد از اینکه این بیان تمام شد، نوبت به بیان مختار می رسد.

بیان مختار در مقام سوم

در بیان مختار بینید اصل بحث را از آغاز شروع کنیم بینیم چطوری است. آنچه که ما در باب امکان داشتیم صحبت می کردیم، از سلب ضرورتین شروع کردیم آمدیم جلو. بر اساس او ما سه طرح امکانش هست. یا سراسر، هویتش سلب است، در واقع عدم اتصاف است که اسمش را گذاشتند سلب تحصیلی در این بحث ها، و الا بحث ذهن است. یعنی اصلا باید بگوییم عملا اتصافی نداریم، هیچ اتصافی نداریم. اتصاف به ضرورتین نداریم، یعنی نفی اتصاف به ضرورتین است. عملا می خواهیم بگوییم آن ضرورت وجود ندارد. چه ضرورت وجود چه ضرورت عدم وجود ندارد، همین را می خواهیم بگوییم. وجود ندارد، همین. بینید چه عرض می کنیم. فقط نیست؛ همین نیست، بقیه نه. این می شود مفاد سلب تحصیلی ای که آقایان عنوان کردند. یک طرح هم طرح معدوله هست که عملا می خواهد چکار کند؟ می خواهد بگوید اتصاف هست ولی درون امکان را می شکافی، همان سلب ضرورتین است، هیچی بیشتر نیست. یعنی وقتی به درونش نگاه می کنیم، بسان عمی است که مفاد بطلانی درش خوانیده. مفاد بطلانی دارد در درون خودش ولی خود همین هم یک حالتی پیدا شده برای مثلا موضوع علم فلسفه در این بحث ما. و وقتی این گونه می شود، این معنایش چیست؟ این معنایش این است که یک حالت اتصافی هم برایش دارد. طرح سوم این است که اصلا بگوییم ثبوتی محض است. من لفظ ثبوتی محض را به کار می برم، به خاطر همین تعبیری است که اینجا آمده. یعنی اساسا امکان، خود دارای یک معنای وجودی است، نه معنای عدمی. نه در نهادش عدم خوانیده باشد، نه اصلا وجودی است. بله، ملازمت دارد با سلب ضرورتین.



پس سه طرح، اینجا تصویر پذیر است. طرح اول که اصلاً هیچ اتصافی نیست. طرح دوم، اتصاف هست ولی در نهادش سلب است. طرح سوم، اتصاف هست و نهادش هم ثبوتی است ولی ملازم هست با سلب ضرورتین. این سه طرح، قابل تصویر است.

طرح اول در هویت امکان (سلب تحصیلی) ورد آن

آن طرح نخست که اصلاً قابلیت بررسی جدی ندارد. به دلیل اینکه شما تا گفتید این سلب ضرورتین است یعنی نفی اتصاف بخواهید بکنید، یعنی عملاً می‌خواهیم بگوییم فقط آن ضرورت نیست؟! یا ما می‌خواهیم بگوییم اینجا واقعاً یک چیز دیگری هست که همان چیست؟ امکان است. ولو این امکان را بگو در نهادش همان سلب ضرورتین است. می‌خواهیم این کار را بکنیم؟ واقعاً می‌خواهیم بگوییم یک چیزی هست؟ هیچ اتصافی هست؟ یا وقتی هم این را گفتیم، عملاً خواستیم بگوییم آن ضرورت‌ها را ندارد. همین، نه یعنی خودش یک نوع اقتضاء این سو را دارد، اقتضاء امکان را دارد؛ اصلاً این طوری نه، اصلاً درش هیچ خبری نیست. نه اقتضائی درش هست، نه اتصافی درش هست، هیچی. فقط نفی است. آن طوری نیست، آن نحوه نیست. واقعیتش ما چه در آنجایی که به صورت وصف بود چه به صورت وجود بود، چه آنجا که «إذا نسبناه الي الوجود» چه آنجا که «إذا نسبناه الي وصف الذات»؛ هر جا را نگاه می‌کنیم، می‌خواهیم بگوییم ذات، یک نحوه این اتصاف را دارد، این اتصاف را نمی‌شود حذف کرد، واقعاً داریم. این را می‌فهمیم. دقت می‌کنید. لذا این سلب تحصیلی محض به آن معنایی که آقایان می‌گویند که تمام حقیقتش می‌شود سلب، تمام حقیقتش می‌شود بطلان، چیز دیگری همراهش نیست، فقط نداری را داریم مطرح می‌کنیم، به صورت گزاره در آوردیم. گزاره، الان برای ما مهم نیست در بحثی که مثلاً می‌گوییم ممکن الوجود. حتی گزاره برای ما مطرح نیست. این آقایان دارند این طوری طرح می‌کنند. ولی واقعیتش را که نگاه می‌کنید، ما می‌خواهیم یک حالتی را برایش در نظر بگیریم که این حالت، سلب ضرورتین ولو درش هست یا لازمه‌اش هست؛ ولی یک حالت است، یک حالت می‌خواهیم حساب کنیم، یک وصف می‌خواهیم استفاده کنیم.

لذا طرح اول که اصلاً سلب تحصیلی محض باشد که نهادش بشود سلب محض، چنین چیزی اصلاً معنادار نیست. یعنی آن آقایانی هم که این اشکال را کرده بود اینجا، گفته بود که آنکه ما در فلسفه می‌بینیم، عملاً یک نوع اتصاف‌ها داریم، نمی‌سازد با آنکه شما گفتید سلب ضرورتین است که سلب تحصیلی است. این طوری بحث را پیش برد. خب این یک بحث است، که عملاً این را می‌گذاریم کنار. فی الجمله، همین قدر که هست کافی است. و البته شواهد بیشتری داریم، حالا جلوتر بیاییم بیشتر مشخص می‌شود.

سوال: [؟]

استاد: هنوز نگفتیم دیگر. ما مرحله اول را نفی کردیم، حالا مرحله دوم را باید بگوییم. آنکه گفته بود هیچ اتصافی نیست، این مرحله اول بود. دو تا مرحله مانده دیگر. یکی بگوییم به شکل معدوله است، یکی به شکل ثبوتی محض. این دو تا مانده دیگر، که الان می‌خواهیم ورود کنیم.

طرح دوم در هویت امکان (معدوله‌ای) ورد آن

واقعیتش ما هر جایی حتی آنجایی که مثلاً می‌گوییم این پارچه ممکن الاحراق هست یا این وجود ممکن الوجود است، دو تا مثال زدیم، مثال وصفی و مثال وجودی؛ واقعاً ما می‌خواهیم چکار کنیم؟ یعنی بخواهیم یک عنوان به کارمان بدهیم چطوری است؟ این آقایانی که نهادش را سلب می‌کنند، یادتان باشد معنای اصلی این طرح این است: یعنی حقیقتاً در امکان گشتیم، هیچ چیز افزوده



وجود ندارد. ببینید چه عرض می‌کنم. طرح اول را که گذاشتیم کنار، می‌رسیم به طرح دوم. طرح دوم چکار کرده؟ از راه اینکه درست است اتصاف است اما در نهاد این امری که بهش متصف می‌شود، در نهادش یک نوع سلب خوابیده، یک نوع نفی خوابیده، یک نوع بطلان خوابیده، یک نوع عدم خوابیده، مثل عمی که اتصاف برای انسان دارد می‌گوییم زید اعمی ولی در عین حال این عمی در نهادش یک نوع نبود بینایی است. این توضیحی که آقایان می‌دهند در مورد عمی. خب اینجا معنای اصلی‌اش را دقت کنید. کسی که این ادعا را می‌کند، معنایش این است: ما گشتیم در معنای امکان، هیچ چیز افزوده جز همان سلب ضرورتین نیافتیم؛ ولی خاصیت اتصافی دارد. خاصیت اتصافی دارد، یعنی درست مثل عمی. دقت کنید چه عرض می‌کنم. اتصافش را دارد درست می‌کنم، به دلیلی؛ ولی در خودش می‌گردد، چیزی پیدا نمی‌کند جز سلب ضرورتین، مفاد بطلانی. در درونش، در نهادش چیزی جز نفی و بطلان نیست. به تعبیر دیگر ما هر چه در امکان نگاه می‌کنیم، چیزی جز سلب ضرورتین نمی‌بینیم درش. درست است که خود این، به صورت یک اتصاف در آمد، درست است که یک حالت هست؛ ولی حالتش در نهاد درونی‌اش که نگاه می‌کنیم چیزی جز سلب نمی‌بینیم. ببینید این ادعا باید این طوری بشود. ولی اگر بگویید نه، اگر این را دارد، چیز دیگر هم دارد. حتی بتوانید اندکی جلوتر بروید، از این طرح باید دست بکشید. مگر اینکه طرف بگوید آن مقداری که دارد، مال اتصاف است، ربطی به نهاد درونی‌اش ندارد. یعنی ما به عمی که نگاه می‌کنیم، از آن جهت که عمی هست، نایبایی است، نبود بینایی است ولی چون مثلاً ملکه است و شأن است و امثال اینها، بله، اتصاف هم داریم. ولی عملاً اتصاف را نمی‌خواهد بکشد به درونش. دقت کنید. یعنی خود آن درون را قرار داده چی؟ مساوی این عدم. اگر همچین ادعایی است، واقعاً باید یک جور دیگر طرح کرد. باید نشان بدهید به چه دلیل می‌بایست گفت آن معنای امکان دقیقاً مساوی سلب ضرورتین یا لا ضرورت الوجود و العدم یا غیر ضروری الوجود و العدم — هر عنوانی می‌دهید، بدهید — هست؛ به معنای چی؟ به معنای اینکه هیچ افزوده ندارد. دقت کنید چه عرض می‌کنم. این طرح دوم است.

طرح سوم: مفاد امکان، ثبوتی محض است و سلب ضرورتین، لازمه بین او

طرح سوم می‌گوید افزوده وجود دارد ولی خوب دقت کنید، اصلاً این سلب ضرورتین لازمه‌اش است اگر خوب بخواهیم بگوییم. دقت می‌کنید. طرح سوم می‌گوید افزوده وجود دارد. اصلاً مفادش اصلش ثبوتی است، نه حتی ترکیب. حتی ترکیب از یک سلب و اثبات هم نیست. مفادش اساساً ثبوتی است ولی یک لازمه‌ای دارد که آن لازمه چیست؟ سلبی است. و این، لازم بینش هم هست حتی، یعنی هیچ افزوده‌ای هم حتی نمی‌خواهد که مثلاً بگویید به چه دلیل این طوری شد.

واقعیتش ما چکار باید بکنیم اینجا؟ به نظرم یکی از بهترین راه‌ها این است: در نهاد معنای امکان توجه کنیم. البته من گفتم «معنا»، دقت کنید با آن طرحی که ما داشتیم در بحث وجود ذهنی، باید بگوییم در ذات امکان باید تمرکز کنیم؛ که ذات می‌تواند خارجی هم باشد. فقط اگر می‌گوییم معنا، به خاطر چی؟ ما پارسال هم توضیح دادیم: دقیقاً همان به ذهن آمده با همه عناصرش. یادتان هست، این را قبلاً توضیح دادم در بحث وجود ذهنی. یعنی به تعبیر دیگر اصل بحث، سر ذات امکان است، تبدیل به معنا و مفهوم نشود. ما در معنا گشتیم پیدا نکردیم، نیست. ما در این بحث‌ها که بحث‌های وجودی است، باید بگوییم خب ذاتی را که آنجا یافتیم، این بود. و معنایی که به من داد، این است. این معنا را اگر می‌شکافیم، به خاطر این است که ذات را داریم می‌شکافیم. یادتان هست پارسال مثال ایستاده را عرض کردم، گفتم آنجا ایستاده بودن را می‌بینیم، زید ایستاده است، مثلاً آنجا دیدیم سه تا مسئله در ایستادن خوابیده، سه تا عنصر در ایستادن خوابیده؛ بعد آوردیم در ذهن این ایستاده را، دقیقاً دیدیم همین سه عنصر را داریم. و برای همین است که مطابقت وجود دارد، آن توضیحی که دادیم و بیانی که کردیم. دقت کنید چه عرض می‌کنم. یعنی



اصل بحث را ما باید ببریم سر ذات، نه معنا و مفهوم. من که می گویم در نهاد و معنای امکان، یادتان باشد اصل بحث را چون باید نفس الامری ببینید و بحث خارج است، باید ذات بگوییم. بگوییم ما در خارج، پارچه را دیدیم ممکن الاحراق است. ما در خارج، این ماهیت انسان را دیدیم ممکن الوجود است. ما آنجا ممکن به دست آوردیم. دقت کنید چه عرض می کنم. در این ممکن می گردیم، چی می بینیم.

پس دقیقاً بحث اصلی ما سر ذات است. و اگر معنا و مفهوم، از این تعبیر می کنیم و می گوییم در مفهوم امکان چیست؟ دقت کنید به خاطر اینکه برابر ایستای همان ذات است، دیگر هیچ فرقی ندارد. گفتیم چه ییایی در این این معنای ایستاده ای که آوردی در ذهن نگاه کنید چه آن ایستاده در خارج، دیگر فرقی برای ما ندارد. آن توضیحاتی که دادیم پارسال، بحث وجود ذهنی که کردیم. بحث ما خارجی است. و بعد هم عرض کردیم اساساً ما از چه راهی می رسم؟ از راه شهود عقلی رسیدیم یک فهمی از خارج پیدا کردیم، آن فهم شهودی، آن عقل شهودی، بعد آن فهم حضوری، آنها باعث شده که ما آمدیم یک معنایی ساختیم. دیگر جزئیات را دیگر می دانید دیگر، باز برنگردم. خب آن را آوردیم، الان به تعبیری به یک ذات دست یافتیم از راه شهود عقلی، به یک ذات دست یافتیم از راه فهم حضوری، از هر راهی؛ خواه در او تمرکز کنیم در خارج، خواه در این معنا تمرکز کنیم، برای ما فرقی ندارد. یعنی معنای برساخته ما نیست تا بخواهیم بگوییم تو این گونه برساختی، تو گمان می کنی. خیر. ما ذاتی را دیدیم، بر حسب آن ذات باید بحث را پیش ببریم. در آن ذات چی می بینیم؟ الان بحث ما این است. پس اگر می گوییم در نهاد معنای امکان، در نهاد ذات امکان، واضح است دیگر معنایش چیست.

در نهاد ذات امکان چی خوابیده؟ این یک بحث جدی است. به تعبیر دیگر همان جا که من به ممکن الاحراق رسیدم، همان جایی که من به ممکن الوجود رسیدم، چی یافتم از امکان؟ آنجا که من ضروری الوجود یافتم، چی یافتم در ضرورت؟ ما این طوری بحث می کنیم. حالا ما بحث مان این است: ما که نگاه می کنیم به نهاد امکان، احساس می کنیم یک حالتی دارد که حالت ثبوتی درش هست، حتی ثبوتی محض؛ که من می خواهم حالا وارد بشوم.

بگذارید مقدمه ای بگویم که ذهن آماده بشود. بحث قوه و فعل را که دیدید در فلسفه، در نهاد فعلیت که مشخص است چی خوابیده. نهاد که می گوییم، یعنی درون معنا یا ذات فعلیت. در نهاد قوه، چی خوابیده؟ از یک طرف، قوه، لا فعلیت است، یعنی عدم فعلیت است. از یک طرف نگاه می کنیم در قوه، یک چیز افزوده ای داریم؛ چیست؟ نفس قابلیت. یک چیز افزوده داریم که اصلش نگاه می کنیم، این است ولی یک لازمه هم دارد؛ چیست؟ فعلیت نیست. قابلیت فعلیت دارد اما فعلیت نیست. نمی گوییم این را؟! ما چطوری می رسم که قوه، در نهادش این خوابیده؟ یا به استدلال رسیدیم یا به شهود. ما که عرض کردیم گاهی ما شهود است، گاهی جلوتر می رویم با استدلال می رسم. اینها را توضیح دادیم پارسال. هر کاری کردیم، بالاخره می رسم. ما باید بگوییم این مفهوم قوه ای که داریم، چیست اصلش. می توانیم بگوییم الوجود إما فعلیت است أو لا فعلیت. می توانیم این طوری بگوییم اما وقتی هم که خوب نگاه می کنیم، داریم به قوه اشاره می کنیم، قوه هم که درش یک نوع قابلیت دیدیم، یعنی یک معنای ثبوتی می بینیم. ولو اینکه از یک طرف هم یک معنای سلبی را هم می توانیم بهش بگوییم ضمیمه است، خواه بگو به عنوان لازم، خواه بگو در درون؛ حالا دیگر دعوا ندارم، من می خواهم اصل حرف را درست کنم. یعنی به تعبیر دیگر ما در قوه و فعل در فلسفه نگاه کنید، همین حرف را داریم. همین حرف را در حرکت و ثبات هم داریم. شما بحث ثبات و حرکت را بکنید، حرکت چیست؟ لا ثبات است. حرکت، یک نوع لا ثباتی است اما ما به لاثباتی نگاه می کنیم یا حرکت یک معنای خاص خودش را دارد در درون نهاد خودش؟ آن تدرج است، آن تغیر است، هرچه هست، هرچه که درش دیدیم. ما اینجا چکار باید بکنیم؟ ما باید بگوییم چون



«الوجود إما ثابت أو لا» مثلاً؛ پس حالا که این شد، لا هم یعنی حرکت؛ حالا که حرکت است، حرکت هم مفاد سلبی دارد. این طوری باید کار کنیم؟! چکار باید کنیم؟ می‌گویید من می‌روم در نهاد حرکت می‌بینم یک معنای ثبوتی داریم، یک نوع تغییر داریم، یک نوع تدرج داریم، اینها را داریم. در قوه، یک نوع قابلیت داریم، اینها. خب اینها را تا می‌گویید، معنای سلبی است؟! یا معنای ثبوتی است ولو اینکه لازمه سلبی هم دارد؟ لازمه سلبی‌اش چیست؟ قوه یعنی عدم فعل، حرکت یعنی عدم ثبات. اینها پابرجا است ولی آیا باعث می‌شود این را به هم بزنید! چکار می‌کنید شما؟

اینجا بهترین راه این است برویم در نهاد و مغز خود معنایی که از ذات به دست آوردیم. به تعبیر دیگر یک ذاتی را شناختیم، چه به استدلال چه به شهود عقلی از خارج یافتیم، آن ذات را بررسی می‌کنیم درش چی خوابیده. این برای ما مهم است. در واقع اینجا من در آوردی نیست. در واقع اینجا من عندی نیست. من خواستم که این را این طوری قرار بدهم، نیست. در خودش می‌بینیم چی هست. دقت کنید تأکید می‌کنم. یعنی بحث، نفس الامری است. اینها را چرا تأکید می‌کنم؟ چون گهگاهی می‌گویند خب شما آمدید امکان را این طوری معنا کردید، یکی دیگر آن طوری معنا می‌کند. این طوری نیست. ما به یک ذات رسیدیم. در ممکن الاحراق به چی رسیدیم، در ممکن الوجود به چی رسیدیم؟ ما که می‌آییم امکان را نگاه می‌کنیم، در نهادش یک چیزی می‌بینیم که به نظرم خیلی واضح است: درش یک نوع جواز را می‌بینیم؛ بگو اقتضای جواز دارد یا متصف به جواز است، آنها را الان کار ندارم. یک نوع جواز می‌بینیم. درست است که جواز، لازمه‌اش چیست؟ سلب ضرورتین است. سلب ضرورتین را ما انکار نمی‌کنیم، یک نوع خوابیده درش اما چطوری خوابیده؟ به عنوان لازم می‌تواند باشد یا به شکل ثبوتی است؟ ما اینجا که می‌گوییم ممکن است احراق پیدا کند، ممکن الاحراق است، امکان احراق برایش هست؛ این امکان احراق یعنی چی؟ فقط می‌خواهیم بگوییم ضرورت ندارد؟! سلب ضرورتین کردیم فقط؟! یا امکانی را برایش تثبیت کردیم. عرضم این است ما ممکن الاحراق را از خارج گرفتیم، ذاتش را داریم. ممکن الوجود را از خارج گرفتیم، ذاتش را داریم. می‌گوییم این ذاتی که یافتیم، چطوری یافتیم، حالا بشکافیمش. ما که می‌شکافیم، مفاد ثبوتی، بیشتر می‌بینیم تا سلبی. درست است من می‌توانم به صورت سلب ضرورتین هم این را توضیح بدهم ولی اصلش در خودش چی خوابیده؟ جواز اتصاف به وجود، جواز اتصاف به احراق. این پارچه با احراق، یک رابطه ویژه‌ای دارد. یعنی ارتباط احراق به پارچه، یک نوع ارتباط ویژه است، امکانی است. می‌خواهیم این طوری بگوییم.

سوال: [؟]

استاد: من گفتم آنچه یافتیم از خارج، ممکن الاحراق بود. یک وقت می‌گویید من تنها چیزی که از خارج یافتیم این طوری است: سلب ضرورتین بود.

سوال: [؟]

استاد: هیچ اشکال ندارد، باز خوب است. اتفاقاً خیلی خوب است. کسی که بگوید من سلب ضرورتین یافتیم که لازمه‌اش چیست؟ امکان است. خود امکان چیست به نظر شما؟

سوال: جواز.

استاد: احسنت. یعنی ادعای شما هم عملاً درش این خوابیده. تا اینجا که درست شد، پس ببینید ما مشکل مان این است: شما آنجا چی را به عنوان اصلی یافتید؟ امکان احراق است؟ که الان محل بحث ما است، که آقایان هم اصلاً بحث شان همین است. یا اصلاً



سلب ضرورتین یافتیم، دیدیم حالا لازمه‌ای دارد که امکان است، لذا ما گفتیم امکان؟ چی بوده آنجا؟ چی یافتید؟ ما اصلش آنجا خواستیم این را بگوییم: واقعا نسبتی که این پارچه با احراق دارد، امکانی است. این را یافتیم. درست است که معنای امکانی یعنی چی؟ یعنی ضرورت ندارد حتما. این را هم می‌گویید، اشکال ندارد، این لازمه‌اش است. اما خود آنکه یافتید، چی یافتید؟ امکانی یافتید. من عرضم همین است. یعنی به تعبیر دیگر ما خودمان که به امکان نگاه می‌کنیم، در امکان یک نوع بسان قوه دیدیم. قوه چطوری است نسبت به فعل؟ قوه، عدم فعلیت است، ولی از یک طرف یک نوع قابلیت است، روی قابلیتش تمرکز می‌کنیم، اصل معنایش این است. اینجا هم همین طوری است. اصل امکان، آن جوازش که درش خوابیده مهم است.

سوال: [؟]

استاد: اصلا باز مشکل نیست. اولاً اینکه خیلی برایم جالب است که خودتان هم این را می‌فهمید که امکان را ثبوتی می‌کنید. تا اینجا اصلا مشکلی با هم نداریم.

سوال: [؟]

استاد: در خارج، عملاً حالتی را برای او داریم می‌بینیم، این حالت نمی‌خواهیم بگوییم فقط سلب ضرورت کردم، من می‌بینم این امکان دارد. ببینید من می‌بینم امکان دارد. نه یعنی من دارم می‌گویم لازمه‌اش این است؛ و الا آنکه من یافتم، فقط دیدم ضرورت ندارد. نه، این طوری نیست. من آنکه یافتم، امکان داشتنش را یافتم. عرض کردم اتفاقاً در ذاتی که ما می‌بینیم، امکان را اول یافتم، می‌بینم امکان دارد. یعنی حتی ببینید فرض کنید کسی حتی ضرورت را حتی نفهمید؛ فرض کنید. گرچه این طوری نیست، اصلاً قابل تصویر نیست، چون گفتیم ضرورت جزو بدیهیات است. فرض کنید کسی اصلاً ضرورت را نفهمیده، فقط رابطه پارچه را با احراق ببیند، می‌گوید ممکن الاحراق است. رابطه ماهیت انسان را با وجود ببیند، می‌گوید ممکن الوجود است. یعنی اصلاً حتی معنای ضرورت را نداند؛ گرچه این تعبیر درستی نیست، من قبول ندارم این طوری است، می‌خواهم فقط فرض کنم. حتی فرض کنیم، این خودش معنادار است. یعنی بند به او نیست. از طرفی هم ما در اینجا واقعا ارتباطی که برقرار می‌کنیم، این رابطه را می‌بینیم، امکانی است. یک موقع امکان شناختی است، یک امکان وجودی؛ من الان بحثم چیست؟ امکان وجودی. امکان شناختی، الان بحثم نیست. ممکن در ذهن، الان بحثم نیست. الان، بحث خارج است. آنکه یافتم چه رابطه‌ای دارد؟ تا این رابطه را که نگاه می‌کنم، می‌توانم بگویم رابطه امکانی است، در رابطه امکانی نگاه می‌کنم، هویت ثبوتی که بیشتر است. هویت ثبوتی بیشتر است بلکه اصلاً هویت ثبوتی دارد. خب اگر هویت ثبوتی دارد، فقط نسبت به این سلب ضرورتین باید چی گفت؟ آن نوع تطاردی که بین قوه و فعل برقرار است، بین حرکت و ثبات برقرار است، همین ارتباط بین امکان و وجوب هم برقرار است. به تعبیر دیگر همان گونه که قوه یک معنای ثبوتی دارد ولی یک نوع طرد فعلیت دارد، یعنی من قابلیت فعل را دارم، فعل نیستم. حرکت یعنی عدم ثبات، معنایش این است که اصلاً حرکت معنای وجودی ندارد، همان فقط عدم ثبات است؟! یا نه، همان تغیر تدریجی است، ما این را می‌بینیم. من دنبال این هستم. می‌گویم شما همین حرف را اینجا هم بزنید. یعنی در بحث امکان و وجوب هم همین را بگویید. یعنی بگویید من درش دیدم هویت امکانی، ثبوتی است ولی یک لازم بینی دارد که می‌شود سلب ضرورت. یا به تعبیر دیگر سلب ضرورتی که اصلاً می‌گوییم؛ تا گفتم این امکان دارد، یعنی ضرورت ندارد. می‌فهمیم این را. یعنی ضرورت ندارد، دو معنا دارد. یک وقت اینکه تمام نهادش این است. یک وقت می‌گویید نه، نهاد درونی‌اش نیست ولی لازم بینش است. ما در وجود و عدم که نگاه می‌کنیم، عدم را اصلاً می‌بینیم نبود است. وجود، بود است و عدم، نبود است، در نهادش سلب است. ولی در نهاد امکان، سلب



نمی‌بینیم. در نهاد امکان چه می‌بینیم؟ ثبوت می‌بینیم ولی لازمه‌اش سلب است. این را می‌گویید، بله، درست است، هیچ مشکلی نیست.

سوال: [؟]

استاد: وجدان نیست. بعد از یافتن ذات از خارج، تحلیل آنچه که از خارج یافتم است.

سوال: [؟]

استاد: لفظ بالوجدان می‌گویید، یعنی من فقط در ذهن می‌بینم. ببینید من دو جور توضیح دادم، از اول هم دو جور توضیح دادیم. گفتیم گاهی ذات خارج اصلا بگو، گاهی بگو معنا؛ در معنا بیایید، لفظ بالوجدان خوب است.

سوال: [؟]

استاد: ایجاب چون اصلا امکان یعنی این. همان معنایی که خودتان از امکان می‌فهمید. همین الان هم داشتید توضیح می‌دادید، در بیان خودتان امکان را به عنوان لازم کردید، این را اصل کردید؛ ولی عملا گفتید امکان، مفاد ثبوتی دارد.

سوال: [؟]

استاد: مقدم بودنش، به لحاظ یافتن خارج. به تعبیر دیگر الان قوه را چطوری یافتی در خارج؟ اصلا حرکت، مگر عدم ثبات نیست، عدم ثبات است دیگر، اصلا عدمی است دیگر! شما چه می‌گویید؟ می‌گویید من حرکت را در تغییری که داشت و تدریجی که داشت فهمیدم. من از جای دیگر استفاده نکردم که شما در مورد اینکه حرکت یک امر وجودی است، چکار می‌کنید؟ اگر این طوری بگویند حرکت یعنی عدم ثبات؛ بعضی از آقایان این طوری توضیح می‌دهند. واقعا من در حرکت، عدم یافتم؟! یا حرکت، همان تغییر تدریجی که یافتم است. تغییر می‌بینم. اولی به دومی تبدیل شدن را می‌بینم. این را می‌بینم، بعد گفتم، نه از جای دیگر گرفته باشم. این را ما می‌گوییم چی؟ از دل خود خارج گرفتیم. اگر از من پرسند شما به چه دلیل می‌گویید حرکت، عدم ثبات نیست بلکه یک امر ثبوتی است؟ می‌گویم چون نفس آنکه درش دیدم، این را دیدم اول. بله، طبیعتا عدم ثبات هم لازمه‌اش است. این اشکالی ندارد. و اتفاقا آقایان هم حرکت را در برابر ثبات قرار دادند، رقیب هم قرار دادند. خب اینجا هم همین طور است. شما چی یافتید؟ می‌گویید ممکن، جواز. فقط یک گره کور دارد، من عرض می‌کنم گره کورش از کجا پیش آمد.

سوال: [؟]

استاد: حالا ان شاء الله من توضیح می‌دهم، الان می‌رسم. الان اولش را ببینیم چطوری است واقعا. در ذاتش من که ثبوت یافتم، چرا پس سلبش کنم؟! فقط می‌توانم بگویم واقعا لازم بینش همان سلب ضرورت است. اصلا به تعبیر دیگر جواز، در برابر ضرورت است. به تعبیری همانی که به من دو مفهوم ضرورت و جواز داد، ضرورت و امکان داد، همان جا فهم تقابل هم وجود دارد. صرف تصور دو طرف کافی است. این می‌گویید، بله، قبول است. می‌خواهید بگویید بدیهی تصدیقی است، بله. آن دو تا بدیهی تصویری است. اینکه می‌گویید مقابل هم هستند، این بدیهی تصدیقی است. این را می‌گویید، بله، درست است. این اشکال ندارد. مقابل هم بودن، درست مثل اینکه فعلیت را با قوه که نگاه می‌کنم، می‌بینم مقابل هم هستند. معنای قوه را بفهمم، معنای فعل را بفهمم بعد از اینکه به دست آمد، صرف تصورش کافی است که بگوییم این دو تا مقابل هم هستند. چرا؟ چون قوه فعل را دارد، فعل را ندارد،



فعلیت ندارد. خب جواز یعنی چی؟ یعنی جایز است، ضرورت ندارد؛ خب این درش خوابیده. این را می گوئید، ما می گوئیم این بدیهی اولی یا به تعبیری تصدیق اولی است. تصدیق اولی را داریم. تصور دو طرف را هم ما با این طرحی که دادیم شد بدیهی. دو تا بدیهی تصویری داریم، صرف تصور هم دارم کافی است برای تصدیق اینکه این دو تا مقابل هم هستند. این را می فهمم. اما اینکه در نهادش این خوابیده، این راهش چیست؟ راه تحلیل عقلانی است بعد از به دست آوردن ذات. یعنی چی؟ یعنی وقتی ما یک ذات را به دست آوردیم، مثلا ذات قوه، ذات فعلیت، تحلیل عقلانی می کنیم در ذات چی خوابیده؟ می گوئیم قوه، قابلیت است، قابلیت فعل است، فعل نیست. در قوه، اینها خوابیده.

سوال: [؟]

استاد: بله، سلب ضرورتین در نهاد خوابیده؛ اما من می گویم واقعا معنای ثبوتی می فهمید یا نمی فهمید؟

سوال: [؟]

استاد: اشکال ندارد، خوب است. باز دوباره چیشد؟ شما امکان را هویتا ثبوتی می گیرید.

سوال: [؟]

استاد: اشکال ندارد. فقط بگوئید آنجا که می بینم، چی را می بینم. ولی اولش شما خودتان هم قبول دارید در نهاد امکان، ثبوت یافتید. این خیلی خوب است.

سوال: [؟]

استاد: توضیح دادم دیگر. گفتم چون در موقعی که برخورد می کنم، امکان می یابم، نه فقط سلب ضرورت. حتی خبر از سلب ضرورت نداشته باشم هم باز رابطه امکانی را می فهمم.

سوال: [؟]

استاد: ببینید بحث تحلیل نیست. الان این پارچه و رابطه پارچه با احراق، چی می گوئید؟ می گوئید ضرورت ندارد یا امکان دارد؟ چی می گوئید؟

سوال: [؟]

استاد: ببینید فهم شما را الان کار دارم، شما در فهم تان چی می بینید در خارج؟ وقتی مثلا پارچه را با احراق می بینید می گوئید امکان دارد یا ندارد؟ اولاً می توانید برسید به امکان؟ یا تا ضرورت را نفهمیدید، امکان را نمی فهمید؟! کدامش است؟ اگر همین اول، امکان را می فهمید، خب امکان را یافتید، تمام شد؛ پس چرا می گوئید نه؟! یک وقت می گوئید اصلاً نمی توانم بگویم امکان، چیز افزوده ای دارد، همان سلب ضرورت است، اصلاً درش ثبوتی وجود ندارد! ببینید من توضیح دادم. کسی که طرح دوم را می دهد و معدوله می گوید، یعنی می گوید اصلاً معنای ثبوتی درش نیست. من می گویم نگاه کنید معنای ثبوتی هست، می بینم. پس چکار باید کرد؟ آنجایی که یافتم، امکان را می یابم اول یا نمی یابم؟ تا امکان را هر نحو اول یافتید، امکان برای خودش معنادار است، ثبوتی است. حتی فرض کنیم — گرچه من قبول ندارم — اول سلب ضرورت را یافتم، بعد دوباره رسیدم به امکان ولی



امکان را دوباره یافتیم؛ اشکال ندارد، فرض می‌کنیم امکان را دوباره یافتیم؛ حتی این فرض را هم بکنیم، یعنی امکان را وقتی من می‌بینم، ثبوتی می‌بینم. تمام شد. این خیلی خوب است. خودتان رسیدید به ثبوتی بودنش.

سوال: [؟]

استاد: حالا من توضیح می‌دهم دیگر. جلو می‌روم، یک یک را درست می‌کنم. دو طرح است. آن طرح اولیه، ما گفتیم دو پایه دارد، یک پایه را برگردانیم به ضرورت. چرا؟ چون همه لا ضرورت معنا کردند. توضیح می‌دهیم اینها را. اجازه بدهید این تمام بشود، اول یک کمی پایه محکم بشود، خیالم جمع بشود. پس دقت کنید چه عرض می‌کنم. تأکید کردم اول که ما وقتی در معدوله صحبت می‌کنیم، یادمان باشد کجا بحث می‌کنیم؟ جایی بحث می‌کنیم که هیچ معنای افزوده‌ای وجود ندارد به اسم امکان. که گهگاهی این متن علامه که سلب ضرورتین را گفت «و هو الامکان» را بعضی این طوری معنا کردند. ولی من می‌دانم خود آقایان در جای خودش امکان را لازمه سلب ضرورتین و سلب ضرورتین را لازمه امکان می‌دانند. در وقتش که برسد، این طوری است. ولی گهگاهی این کار را می‌کنند. می‌خواهم تحلیل دقیق بکنیم. عجلتاً به امکان هر وقت رسیدید، ثبوتی رسیدید. اصلاً احتیاجی به این حرف‌ها نیست. حالا تا اینجا باشد، ان شاء الله این تتمه دارد، باید گفته بشود، لوازمش را بگوییم، بحث‌هایش را بگوییم.

و السلام علیکم و رحمت الله و برکاته